

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«نعم، قد يشكل الأمر من حيث العوض المصالح به، فإنه لا بدّ من وقوع شيءٍ بإزائه و هو غير معلوم، فالأولى ضمّ شيءٍ إلى المصالح عنه المجهول التحقق»

خلاصه مطالب گذشته

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: در باب خيار غبن، ولو قبل از آن که غبن برای مغبون ظاهر شود، مغبون می‌تواند خيارش را إسقاط کند و واقع این إسقاط، یک إسقاط تعلیقي است، یعنی به این بازگشت می‌کند که اگر در واقع خيار غبني براي من باشد، آن را إسقاط می‌کنم.

اشکال عوض بلا معوض در فرض مصالحه

حال در فرضي که در مقابل این إسقاط عوضي را نگیرد، بحثي نیست، اما در فرضي که در مقابل این إسقاط عوضي را می‌گیرد، یعنی إسقاط خيار غبن را در مقابل عوضي مصالحه می‌کند، در این صورت یک إشکالي وجود دارد که این عوض ممکن است در واقع مقابلي نداشته باشد، به دلیل اینکه اصل غبن مجهول است و ممکن است که در واقع چنین خياري محقق نباشد، لذا این عوض در مقابل یک شيء مجهول، که چه بسا در واقع موجود نیست قرار می‌گیرد و این اشکال دارد.

دو راه حل براي دفع اشکال

لذا شیخ(ره) فرموده: در جایی که قبل از ظهور غبن، خيارش را اسقاط می‌کند، چنانچه در مقابل عوض إسقاط می‌کند، اولي این است که یکی از این دو کار را انجام دهد؛ یا عوض را در مقابل إسقاط خيار به ضمیمه یک شیئي قرار دهد، مثلاً بگوید: خيار غبن را إسقاط می‌کنم و به همراه این کتاب، هر دو را مجموعاً در مقابل عوض مصالحه می‌کنم و یا به این خيار غبن، سائر خيارات را که مسلم التحقق است، مثل خيار مجلس و خيار حيوان ضمیمه کند و بگوید: همهي خيارات را در مقابل عوض اسقاط می‌کنم، که در نتیجه این اشکال که عوض در مقابل یک شيء مجهول واقع می‌شود، به وجود نمی‌آید.

حال در این صورت اگر بعد معلوم شد که خيار غبني در کار نبوده، آیا این عوضي که در مقابل گرفته شده، تقسيط می‌شود یا نه؟ مرحوم شیخ(ره) فرموده: خیر، این عوض تقسيط نمی‌شود و این چنین نیست که بگوییم: اگر صد تومان گرفته، پنجاه تومانش در مقابل خيار غبن، و پنجاه تومان هم در مقابل سایر خيارات است، که حال که معلوم شده که خيار غبن وجود ندارد، باید این پنجاه تومان را به دیگری برگرداند.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: این عوض تقسیط نمی‌شود، چون در اینجا خيار غبن، علي تقدير وجود غبن داخل در معوض بوده، نه اینکه مطلقاً داخل باشد، لذا اگر روشن شد که در واقع وجود ندارد، تمام عوض در مقابل تمام بقیه قرار می‌گیرد.

2- اشتراط سقوط در متن عقد

دومین مسقط از مسقطات خيار غبن اشتراط سقوط در متن عقد است، یعنی هنگامی که عقد را می‌خوانند، بگوید: «بعت» به شرط اینکه همه‌ی خيارات را اسقاط کنی و مشتری هم بگوید: «إشتریت» به شرط اینکه همه‌ی خيارات اسقاط بشود.

حال آیا اشتراط سقوط خيار غبن در متن عقد صحیح است یا نه؟

مرحوم شیخ(ره) فرموده: دیگر بحث مفصلی از این در اینجا نخواهیم داشت و همان اشکالاتی که در مسقط اول بیان کردیم، یعنی إسقاط ما لم یجب، إسقاط ما لم یتحقق و همین طور إشکالاتی که در بحث خيار مجلس، در این مسئله که اگر در متن عقد شرط سقوط خيار مجلس شود آیا صحیح است یا نه؟ بیان شد، از قبیل اینکه می‌گفتند: چنین شرطی مخالف کتاب سنت و یا مخالف با مقتضای عقد است، در اینجا هم هست و همان جواب‌ها هم باید مطرح شود.

اشکال وجود غرر بر فرض اشتراط سقوط در متن عقد

بعد فرموده: در خيار غبن یک اشکال مختص وجود دارد، که باید آن را عنوان کنیم و ببینیم که آیا جوابی دارد یا نه؟

مرحوم شهید(ره) در دروس فرموده: اگر در متن عقد، شرط سقوط خيار غبن یا خيار رؤیت بشود، این باطل است، چون مستلزم غرر است.

لذا شرط سقوط خيار غبن و خيار رؤیت در متن عقد را مرحوم شهید اول(ره) در کتاب دروس باطل دانسته، اما بعد یک احتمال فرقی بین خيار غبن و خيار رؤیت داده و فرموده: در خيار غبن، غرر سهل الإزالة است، لذا در خيار غبن اشکالی ندارد، اما در خيار رؤیت غرر سهل الإزالة نیست.

توجیه استلزام غرر در کلام شهید(ره)

مرحوم شیخ(ره) فرموده: در ابتدا باید ببینیم که مراد شهید(ره) چیست؟ اینکه فرموده: مستلزم غرر است، باید این را توجیه کنیم و بعد ببینیم که آیا این حرف درست است یا نه؟

شیخ(ره) فرموده: توجیه کلام شهید(ره) این است که غرر اختصاص به جهل به صفات ندارد، تا به حال می‌گفتیم که: «نهی النبی عن الغرر»، که بیع غرری مورد نهی پیامبر(صل الله علیه و آله) است، که طبق معنای مشهور فقهاء از جمله شیخ(ره) غرر یعنی جهل، یعنی میبایع که مشتری به صفات آن جاهل است، که اگر آن میبایع را مورد معامله قرار داد، این بیع، بیع غرری می‌شود.

بنابراین تا به حال محور در باب غرر جهل در صفات بوده، اما مرحوم شهید(ره) جهل در مالیت را هم مستلزم غرر دانسته، لذا در جایی که مالیت مشخص نباشد، لعل که مرحوم شهید(ره) این را هم مستلزم غرر بداند، چون جهل در صفات هم اگر مستلزم غرر است، از باب این است که بازگشتش به جهل در مالیت است، برای اینکه وقتی صفات میبایع برای مشتری مجهول باشد،

طبعاً مالیت مبیع هم برای مشتری مجهول است.

لذا در مورد صفاتی که مؤثر در قیمت نیستند، در چنین مواردی جهل به این صفات موجب غرر نمی‌شود، مثلاً این صفت در مبیع که این جنسی که خریده چند سال دوام دارد، این صفتی است که جهل به آن موجب غرر نیست، برای اینکه این صفت چه بسا در بعضی از موارد در مالیت مال دخالت ندارد.

بنابراین توجیه کلام شهید(ره) این می‌شود که در جایی که در متن عقد، شرط سقوط خیار غبن می‌شود، این در حقیقت معنایش مجهول بودن مالیت مبیع است، چون معنایش این است که اگر هم معلوم شد غبنی در کار بوده، دیگر خیار غبنی نداریم، لذا در حین معامله مالیت این مال مجهول است و مشتری نمی‌داند که این چقدر مالیت دارد، لذا مستلزم غرر است، چون به ضمیمه‌ی این توجیهی که مرحوم شیخ(ره) بیان کرده، این مورد هم یکی از مصادیق غرر است.

نقد و بررسی اشکال شهید(ره)

مرحوم شیخ(ره) فرموده: به نظر ما حرف شهید(ره) درست نیست و اقوی این است که شرط سقوط خیار غبن در متن عقد صحیح است.

البته این یک مطلب مبتلابه هم هست و امروز در اکثر معاملاتی که در بین مردم واقع می‌شود، شرط سقوط خیار غبن در متن عقد واقع می‌شود، یعنی همان موقع که عقد را جاری می‌کنند، می‌گویند که: به شرط اسقاط تمام اختیارات از طرفین، حتی خیار غبن، ولو اینکه فاحش هم باشد، لذا این مطلب مهم و مورد اِبتلائی است.

مرحوم شیخ(ره) فتوایشان این است که شرط سقوط خیار غبن در متن عقد صحیح است و فرموده: اولاً اینکه مرحوم شهید(ره) جهل به مالیت را مستلزم غرر می‌داند، اگر مستلزم غرر باشد، باید بیع باطل باشد، چون غرر از اموری است که موجب بطلان بیع است.

ثانیاً شیخ(ره) فرموده: چنین غرری که موجب بطلان است، با مسئله‌ی خیار برطرف نمی‌شود، چون خیار، حکمی است از احکام شرعیه است، که شارع در بعضی از معاملات، آن را جعل کرده است، در حالی که غرر، موضوعی از موضوعات عرفیه و واقعیه است، لذا در معامله‌ای که غرر وجود دارد، با جعل خیار نمی‌توانیم آن را از بین ببریم. جعل خیار یک حکم است، که قابلیت از بین بردن موضوع غرر را ندارد.

بعد فرموده: اگر این چنین باشد، در تمام معاملات باطلی که مبیعش مجهول است، مثل معامله‌ای که مبیعش متعذر التسلیم است، باید بتوانیم در این معاملات غرریه از راه جعل خیار معامله را تصحیح کرده و بگوییم: این معامله وقتی متزلزل شد، صحیح می‌شود، در حالی که هیچ فقیهی چنین چیزی را نگفته است.

پس مرحوم شیخ(ره) فرموده: در اینجا این چنین نیست که در واقع غرر باشد و جهل به مالیت هم مستلزم غرر نیست و مصادیق غرر هم، همان مواردی است که قبلاً بیان کردیم.

بله باید ثمن معامله مشخص باشد، که بایع می‌گوید: این جنس را به هزار تومان به تو می‌فروشم و اگر مشتری هم مالیت واقعیه‌ی این جنس را نمی‌داند، در نظر مرحوم شیخ(ره) جهل به مالیت واقعیه مستلزم غرر نیست و لذا اشتراط سقوط خیار غبن اشکالی ندارد.

«نعم، قد يشكل الأمر من حيث العوض المصالح به»، در اینجا که بعد از عقد و قبل از ظهور غبن اسقاط کرده، اگر عوضی نگیرد بحثی نیست، اما اگر عوض گرفت، امر از حیث عوض که به وسیله‌ی آن صلح شده، مشکل می‌شود، «فإنّه لا بدّ من وقوع شيءٍ بإزائه و هو غير معلوم»، برای اینکه چاره‌ای نیست که شیئی به ازای عوض باشد، چون عوض، معوض می‌خواهد، در حالی که در اینجا که خیار غبن را در مقابل مثلاً هزار تومان اسقاط می‌کند، ممکن است اصلاً غبنی و خیار غبنی در کار نباشد، لذا آن شیء معوض در ما نحن فیه معلوم نیست.

«فالأولى ضمّ شيءٍ إلى المصالح عنه المجهول التحقّق»، از باب اینکه ممکن است واقعاً باشد و ممکن است که نباشد، لذا اولی این است که شیئی به این مصالح که تحققش مجهول است ضمیمه شود، «أو ضمّ سائر الخيارات إليه»، یا سایر خیارات را به این خیار غبن ضمیمه کنیم، «بأن يقول صالحتك عن كلّ خيارٍ لي بكذا»، به اینکه مثلاً بگوید: از هر خیارِی که برای من هست، اعم از غبن، مجلس، حیوان، شرط و هر چه که هست، به هزار تومان مثلاً مصالحه می‌کنم.

«و لو تبينَ عدم الغبن لم يقسّط العوض عليه»، فرع دیگر این است که اگر در اینجا که گفت: از خیار غبن و شرط و مجلس و حیوان به هزار تومان مصالحه می‌کنم، معلوم شد که غبنی در کار نبوده، عوض بر این غبن تقسیط و تجزیه نمی‌شود، یعنی نمی‌گوییم که: از این هزار تومان، مثلاً صد تومانش در مقابل غبن بوده و حال که معلوم شده غبن در کار نیست، باید آن را به طرف مقابل برگرداند.

«لأنّ المعدوم إنّما دخل على تقدير وجوده»، چون این غبن بر فرض موجود بودن داخل در معوض بود، «لا منجزاً باعتقاد الوجود»، و نه منجزاً و به اعتقاد اینکه وجود دارد، منجزاً نیست و وجودش، وجود تقدیری است، یعنی علی تقدیر اینکه در واقع باشد، داخل در معوض است و اگر نباشد، تمام معوض بقیه است و این عوض در مقابل تمام معوض هست. نکته در همین است که اگر در واقع غبنی نباشد، بقیه تمام معوض هست.

«الثاني من المسقطات: اشتراط سقوط الخيار في متن العقد»، مسقط دوم این است که در خود عقد شرط سقوط آن شده باشد، «و الإشكال فيه من الجهات المذكورة هنا»، و إشکال در این مسقط دوم از همان جهاتی است که در مسقط اول ذکر شد که إسقاط ما لم يجب و إسقاط ما لم يتحقّق بود، «أو المتقدّمة في إسقاط الخيارات المتقدّمة»، یا برخی جهات و اشکالاتی که در بحث إسقاط خیار مجلس و حیوان بود، که آن اشکالات در اینجا می‌آید، «قد علّم التفصّي عنها»، که راه حل تخلص از آن اشکالات هم دانسته شد.

«نعم، هنا وجه آخر للمنع مختصّ بهذا الخيار و خيار الرؤية»، بلکه در خیار غبن وجه و اشکال دیگری است که به این خیار و خیار رؤیت اختصاص دارد، «و هو لزوم الغرر من اشتراط إسقاطه»، که اگر در متن عقد شرط سقوط کند، این مستلزم غرر است.

«قال في الدروس في هذا المقام ما لفظه: و لو اشترط رفعه أو رفع خيار الرؤية»، مرحوم شهید(ره) در دروس در این مقام فرموده: اگر بایع و مشتری رفع خیار غبن یا رؤیت را شرط کنند، «فالظاهر بطلان العقد للغرر، انتهى»، ظاهر این است که عقد باطل است، چون غرر است و ه در هر عقدي غرر باشد، آن عقد باطل است.

«ثمّ احتمل الفرق بين الخيارين: بأنّ الغرر في الغبن سهل الإزالة»، بعد بین این دو خیار احتمال فرقی هم داده که غرر در غبن قابل سهل الإزالة است، چون به مجرد اینکه را غابن، غرامت به مغبون داد، غرر از بین می‌رود. این تعبیر، تعبیر مرحوم ایروانی(ره) در حاشیه است، که البته خود ایشان هم اشکال کرده است.

«وَجَزَمَ الصَّيْمَرِي فِي غَايَةِ الْمَرَامِ بَبُلَانِ الْعَقْدِ وَالشَّرْطِ»، مرحوم سيمري(ره) در غايه المرام به بطلان عقد و شرط يقين پيدا کرده، «و تَرَدَّدَ فِيهِ الْمُحَقِّقُ الثَّانِي»، اما مرحوم محقق کرکي(ره) در بطلان عقد تردید کرده است، البته مرحوم محقق ثاني(ره) در آخر کلامش فرموده: ظاهر بر صحت است، که شرط سقوط خيار غبن در عقد مانعي ندارد.

«و لَعَلَّ تَوْجِيهَ كَلَامِ الشَّهِيدِ هُوَ: أَنَّ الْغَرَرَ بِاعْتِبَارِ الْجَهْلِ بِمَقْدَارِ مَالِيَّةِ الْمُبِيعِ»، حال شيخ(ره) در ابتدا کلام مرحوم شهيد(ره) را روشن و توجیه کرده که چه بسا غرر به اعتبار جهل به مقدار مالیت مبيع باشد، «كَالْجَهْلِ بِصِفَاتِهِ»، مثل جهل به صفات مبيع، «لَأَنَّ وَجْهَ كَوْنِ الْجَهْلِ بِالصِّفَاتِ غَرَرًا هُوَ رَجُوعُهُ إِلَى الْجَهْلِ بِمَقْدَارِ مَالِيَّتِهِ»، چون وجه اینکه به جهل به صفات غرر می‌گویند، این است که بازگشت جهل به صفت، به جهل به مالیت است. «و لَذَا لَا غَرَرَ مَعَ الْجَهْلِ بِالصِّفَاتِ الَّتِي لَا مَدْخَلَ لَهَا فِي الْقِيَمَةِ»، و لذا در صورت جهل به صفاتی که دخالت در قیمت ندارند، غرری در کار نیست. در اینجا هم شهيد(ره) خواسته بگوید که: بازگشت شرط ثبوت خيار در متن عقد، به جهل به مالیت است.

بعد شيخ(ره) فرموده: «لَكِنَّ الْأَقْوَى الصَّحَّةُ؛ لِأَنَّ مَجْرَدَ الْجَهْلِ بِمَقْدَارِ الْمَالِيَّةِ لَوْ كَانَ غَرَرًا لَمْ يَصَحَّ الْبَيْعُ مَعَ الشَّكِّ فِي الْقِيَمَةِ»، اقوی این است که شرط سقوط صحیح است، چون اگر مجرد جهل به مقدار مالیت غرر باشد، در جایی که شک در قیمت و مالیت دارد، نباید بیع صحیح باشد.

شهيد(ره) در جایی که شرط سقوط خيار غبن می‌شود، قائل به بطلان است، اما در این مسئله کلی که همه فقهاء گفته‌اند که: صحیح است. اگر کسی معامله‌ای کرد و ثمن معامله مشخص است، اما مشتری قیمت واقعی جنس را نمی‌داند، شهيد(ره) هم در اینجا قائل به این است که این معامله صحیح است و اصلاً این معامله محل اختلاف نیست. و إلا اگر اینطور بخواهد باشد، اکثر معاملات مردم باطل است.

«و أَيْضاً فَإِنَّ ارتفاعَ الغرر عن هذا البيع ليس لأجل الخيار حتى يكون إسقاطه موجباً لثبوته»، و همچنین ارتفاع غرر از این بیع هم، از باب جعل خيار نیست، تا اینکه إسقاط خيار موجب ثبوت غبن باشد.

لازمه‌ی کلام شهيد(ره) این است که جعل خيار رافع غرر باشد، چون شهيد(ره) فرموده: در این معامله، نباید در متن عقد شرط سقوط خيار شود، چون مستلزم غرر است، که مفهومش این است که اگر شرط سقوط خيار نشود و مشتری خيار داشته باشد، این ثبوت خيار غرر را از بین می‌برد، لذا شيخ(ره) اشکال کرده و فرموده: ارتفاع غرر از این بیع، به دلیل ثبوت خيار نیست، تا اینکه اسقاطش در متن عقد موجب ثبوت غرر شود.

«و إِلَّا لَمْ يَصَحَّ الْبَيْعُ»، یعنی اگر إسقاط خيار موجب ثبوت غرر باشد، بیع صحیح نیست و باطل است، «إِذْ لَا يَجْدِي فِي الْإِخْرَاجِ عَنْ الْغَرْرِ ثُبُوتُ الْخِيَارِ»، چون ثبوت خيار در اخراج از غرر نفعی ندارد، «لَأَنَّهُ حَكْمٌ شَرْعِيٌّ لَا يَرْفَعُ بِهِ مَوْضُوعُ الْغَرْرِ»، برای اینکه خيار یک حکم شرعی است که موضوع غرر را از بین نمی‌رود، «و إِلَّا لَصَحَّ كُلُّ بَيْعٍ غَرَرِيٍّ عَلَى وَجْهِ التَّزَلُّزِ وَ ثُبُوتِ الْخِيَارِ»، و اگر بخواهیم این حرف را بزنیم، باید یک فقه جدیدی درست کنیم و باید بگوییم که: در تمام معاملات غرریه که تا به حال فقهاء فتوای به بطلان می‌دادند، آن معاملات در صورت تزلزل و ثبوت خيار صحیح باشد. «كَبَيْعِ الْمَجْهُولِ وَجُودِهِ وَ الْمَتَعَذَّرِ تَسْلِيمِهِ»، یعنی بیع شیئی که وجودش مجهول است و مبییعی که اصلاً معلوم نیست که در عالم وجود دارد یا نه، یا بیع چیزی که تسلیمش متعذر است که آن را هم گفته‌اند که: بیع غرری است، مثل بیع عبد ابق یا بیع ماهی در دریا که تسلیمش متعذر است، که گفته‌اند: بیع غرری و باطل است، در حالی که اگر خيار غرر را از بین می‌برد، باید در این دو مورد هم بتوانیم بگوییم که: اگر جعل خيار شود، معامله صحیح می‌شود.

اما در باره خیار رؤیت مرحوم شهید(ره) فرموده: اسقاط خیار رؤیت هم در متن عقد اشکال دارد برای اینکه در مورد معامله‌ای که قبلاً رؤیت شده و شرطی بین بایع و مشتری برقرار شده، معنایش این است که قبلاً اوصافی بین بایع و مشتری شرط شده، که اگر در عقد سقوط آن را شرط کنند، معنایش این است که آن اوصافی را که معتبر دانستیم، اسقاط کنیم و این تنافی است، که از یک طرف برای معامله، اوصاف معتبري که باید بایع و مشتری بدانند و به آن ملتزم شوند مطرح است و از طرف دیگر با شرط سقوط خیار رؤیت، آن اوصاف معتبره را اسقاط می‌کنند، که بین اینها تنافی است، لذا می‌گوییم: این شرط سقوط خیار رؤیت صحیح نیست، که این توجیه بیان شهید(ره) بود.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: این حرف، حرف درستی نیست، به دلیل اینکه تنافی در اینجا وجود ندارد، چون این مشتری قبلاً مبیع را دیده و اوصافی را که در مبیع مد نظرش بوده، با بایع مشروطاً مطرح کرده است، حال در متن عقد اگر سقوط خیار رؤیت را شرط کرد، معنایش این نیست که آن اوصاف إلغاء شود و اگر آن اوصاف تخلف پیدا کرد، خیار فسخی ندارد. لذا نظر ایشان این است که تنافی در کار نیست.

تطبیق عبارت

«و أمّا خيار الرؤية»، اما مرحوم شهید(ره) در خیار رؤیت هم مثل خیار غبن فرموده: شرط سقوط خیار رؤیت موجب بطلان است، که شیخ(ره) این را تبیین کرده و فرموده: «فاشترط سقوطه راجعاً إلى إسقاط اعتبار ما اشترطاه من الأوصاف في العين الغير المرئية»، اشترط سقوط خیار رؤیت، برمی‌گردد به إسقاط اعتبار آنچه را که بایع و مشتری از اوصاف در عینی که مشاهده ندیدند شرط کردند.

«فكأنهما تباعا سواء وجد فيها تلك الأوصاف أم لا»، كأن بایع و مشتری که در متن عقد شرط سقوط خیار رؤیت را می‌کنند، معامله کردند، چه آن اوصاف یافت شود و چه یافت نشود، «فصحّة البيع موقوفةً على اشتراط تلك الأوصاف»، پس صحت بیع موقوف بر اشتراط آن اوصاف است، این از یک طرف و از طرفی «و إسقاط الخيار في معنى إلغائها الموجب للبطلان»، اسقاط خیار رؤیت به معنای إلغاء آن اوصاف است که الغای اوصاف هم موجب بطلان است.

بعد شیخ(ره) فرموده: «مع احتمال الصحّة هناك أيضاً»، در اینجا هم که در متن عقد شرط سقوط خیار رؤیت شود، احتمال صحت می‌دهیم، «لأنّ مرجع إسقاط خيار الرؤية إلى التزام عدم تأثير تخلف تلك الشروط»، چون اسقاط خیار رؤیت، یعنی ملتزم شود که تخلف شروط تأثیری ندارد، «لا إلى عدم التزام ما اشترطاه من الأوصاف»، نه اینکه به آن اوصاف ملتزم نشوند، بلکه در حین اینکه شرط سقوط خیار رؤیت می‌کنند، باز ملتزم به اوصاف هستند، اما می‌گویند که: اگر تخلف پیدا کرد، خیار فسخی در کار نباشد.

شیخ(ره) فرموده: «و لا تنافي بين أن يُقدم على اشتراء العين بانياً على وجود تلك الأوصاف»، تنافی نیست بین اینکه بر خریدن عین اقدام کند و بنا گذاشته شود بر اینکه این اوصاف باشد، «و بين الالتزام بعدم الفسخ لو تخلفت»، و بین التزام به اینکه اگر این اوصاف تخلف پیدا کرد، فسخ نکند، «فتأمل»، اشاره به این دارد که در بحث مسقطات خیار رؤیت که بعداً می‌رسیم، بیان کرده‌اند که بین این دو تنافی وجود دارد و نمی‌شود از یک طرف التزام پیدا کند و بنا بر وجود این اوصاف معامله کند و از یک طرف هم بگوید که: اگر این اوصاف نبود، اشکال ندارد و من هم خیار فسخ نداشته باشم و این دو با یکدیگر تنافی دارند. «و سيجيء تمام الكلام في خيار الرؤية»، و تمام کلام در خیار رؤیت خواهد آمد.

به این دارد که در بحث مسقطات خيار رؤیت که بعداً می‌رسیم، بیان کرده‌اند که بین این دو تنافی وجود دات هر ط «و کیف کان، فلا أرى إشكالا في اشتراط سقوط خيار»، یعنی اینکه خيار رؤیوري که می‌خواهد باشد، یعنی چه شرط سقوط خيار رؤیت در متن عقد صحیح باشد یا باطل، این فتوای شیخ(ره) است که فرموده: اشکالی در شرط سقوط خيار غبن نمی‌بینم، «من حیث لزوم الغرر»، از آن حیثی که شهید(ره) در ذهنش بود، که مسئله‌ی غرر است، «إذ لو لم يشرع الخيار في الغبن أصلاً لم يلزم منه غرر»، چون اگر خيار در غبن مشروع نباشد، غرری از آن لازم نمی‌آید.

شیخ(ره) فرموده: اصلاً در معامله‌ی غبنیه خیلی‌ها بین غبن و غرر خلط کرده‌اند، در معامله‌ی غبنیه اگر شارع از اول خيار را جعل نمی‌کرد و با قاعده‌ی لاضرر و إجماع هم خيار غبنی نداشتیم، غرر لازم نمی‌آید، چون گفتیم که: مبنای شیخ(ره) جهل به مالیت است و نه جهل به ثمن، جهل به مالیت مبیع در نظر مرحوم شیخ(ره) مستلزم غرر نیست.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين